**I. مناظره امریکایی در مورد متعادل سازی**

چه چیزی در مورد متعادل سازی جذاب است؟ این یک استعاره قدرتمند است که ادعا می کند که اتخاذ روش درست تصمیم گیری، مانند کل است[[1]](#footnote-1). بر طبق این استعاره، مردم منطقی ملاحظات به نفع دوره ای از اقدامات را روی یک طرف ترازو، و ملاحظات مخالف آن را در طرف دیگر ترازو قرار می دهند، و بر طبق خروجیِ این موازنه، تصمیم می گیرند. این استعاره، برای شامل کردن انواع مختلف استدلال و اقدامات انسانی، مبهم است. امشب باید به سینما بروم یا نه؟ برای اینکه ذهنم را متمرکز کنم و بر طبق آن عمل کنم، احتمالاً باید برخی از انواع استدلال ها را انجام دهم. یک راه برای توصیف این استدلال این است که بگوییم من جنبه های مثبت و منفی رفتن به سینما را بالانس می کنم، اگر وزن اولی از دومی بیشتر بود، می روم، اگر نبود، در خانه خواهم ماند.

به این معنا، به نظر می رسد متعادل سازی روش اصلی استدلال و مطمئناً روش اساسی استدلال عملی باشد. این امر به نظر قابل قبول می رسد تنها بر این فرض که هر فکر و یا انتخابی که ما می کنیم (یا شاید نشان می دهد) در تضاد با مخالفِ آن است. این ایده که همه چیز در تضاد پایدار با مخالفِ آن است (چیزی شبیه به ایده هگل است که هر تز باید با یک ضدتز مواجه شود) جذابیت زیادی از نظر سادگی و شمول کلی، دارد. هر دوره ای از اقدامات می تواند به عنوان خروجیِ یک تضاد بین خود و مخالفِ خود، نمایش داده شود. و هر انتخابی که ما انجام می دهیم می تواند در تضاد با تعداد بیشماری جایگزین، نشان داده شود؛ رفتن به سینما در تضاد با تعداد بیشماری از فعالیت هایی است که می توانم پیگیری کنم. تضادها، به ویژه آنهایی که در مورد دوره ای از اقدامات هستند، خواهان بعضی از انواع تصمیمات قطعی هستند. به نظر می رسد روش متعادل کردنِ مثبت ها و منفی های یک انتخاب، یک روش طبیعی و معقول تصمیم گیری قطعی باشد.

سادگی و شمول کلی، تنها درخواست های متعادل سازی نیستند. استعاره، صحت و دقت را نیز پیشنهاد می کند. ما چیزها را وزن می کنیم و تصمیمات ما دقتی دارند که توزینِ معیار تولید می کند. متعادلو، به عنوان نمادی از عدالت، باستان و درخواست شناخته شده ی بررسی قضاوت قضائی با دقت علوم طبیعی را بیان می کند.

چرا قضاوت آمریكا از درخواست متعادل سازی، مقاومت كرده است؟ دلیل آن این است که متعادل سازی، در چارچوب یک حق قدرتمند، آزادی بیان مورد آزمایش قرار گرفته و به عنوان یک روش قضاوت، مشکل ساز بود. در حقیقت این مسئله به طور آشکارا در قلمرو "اصلاحیه اول" با نزاع معروف بین "عدالت سیاه" در یک طرف و "قضات فرانکفورتر و هارلان" از سوی دیگر درمورد معنی آزادی بیان مورد مناظره قرار گرفت. این نزاع اغلب به عنوان یک نزاع بین مطلقین در برابر متعادل کننده ها مطرح شد. اصرار سرسختانه عدالت سیاه در خصوص اصلاحیه اول، یک هدف آسان برای تعادل خواهان بود که اطمینان حاصل کردند که چیزی به عنوان یک حق مطلق وجود ندارد، و سریع به این نتیجه رسیدند که تعادل اجتناب ناپذیر است.

اما عدالت سیاه و همچنین بسیاری از محققان به شدت از رویکرد تعادل انتقاد کردند، که در نتیجه ابهام استعاره را از بسیاری جهات آشکار می سازد. آنها خاطر نشان کردند که واضح نیست چه چیزی باید وزن شود (منافع، اصول، حق ها، ملاحظات)، و چگونه باید توزین شود (با کدام معیار)، و چه کسی متعادل کردن را انجام می دهد (یا باید انجام دهد) (قضات یا قانونگذاران).

برای این سؤال که چه چیزی باید وزن شود، قاضی فرانکفورتر پاسخ داد که منافع هستند که مورد توزین قرار می گیرند: "تقاضای آزادی بیان در یک جامعه دموکراتیک و همچنین منافع امنیت ملی، با شناختن منصفانه منافع متقابل در محدوده فرآیند قضایی، بهتر از اعلان تعصبات بیش از حد غیرقابل انعطاف برای مشکلات غیر اقلیدسی که باید حل شوند، کمک می کند[[2]](#footnote-2)." پاسخ مشابهی توسط قاضی هارلان داده شد: "در جایی که حقوق اصلاحات اولیه بیان شده است، تصمیم گیری های مربوط به بازجویی های دولتی در مورد این مسئله همیشه شامل متعادل کردن میان منافع دادگاه های خصوصی و عمومیِ در ریسک در شرایط خاص می شود[[3]](#footnote-3)."

این دیدگاه که حقوق قانون اساسی چیزی جز منافع خصوصی نیست، که هر بار حفاظت از آن، به متعادل سازی در برابر منافع عمومی رقیب بستگی دارد، در واقعیت قانون اساسی را باطل می کند. در واقع اگر حقوق قانون اساسی از انواع خاصی از منافع مانند منافع حکومت محافظت کند، و اگر این حفاظت به ملاحظات برخی از انواع "وزنِ" منافع متناقض بستگی داشته باشد، این گونه نتیجه می شود که این حفاظت که توسط قانون اساسی اعطا شده، هرگز نمی تواند پایدار باشد بلکه همیشه مشروط بر شرایط متغیر است و به نتیجه بالانس کردن بستگی دارد. در این دیدگاه، نه تنها مشکوک است که آیا قانون اساسی نوعی قانون است که شامل گزاره های پایدار و قابل شناخت است، بلکه به سادگی همان ایده قانون اساسی باطل را ارائه می دهد. لوران فرانتز هر دوی این ادعاها را زمانی که به طور تحریک آمیزانه می پرسید که آیا اصلاحات اولیه اصلاً قانون بوده یا خیر[[4]](#footnote-4)، انجام داده است و در نتیجه بیان کرد: "تست متعادل کردن، کمی ما را تضمین می کند، در صورت وجود، باید آزادی بیان بیشتری داشتیم اگر اصلاحات اولیه هرگز اتخاذ نشده بود.[[5]](#footnote-5)"

باید توجه کرد که در خام ترین دیدگاهِ متعادل کننده، هیچ مفهومی از حقوق بنیادی دارای اولویت بر دیگر ملاحظات وجود ندارد. منافع حفاظت شده توسط حقوق، در تعادل با منافع دیگر که افراد یا دولت دارند، وارد ترازو می شوند. در این راستا، منافع اکثریت، مهم تر از منافع افراد و اقلیت ها است. جای تعجب نیست که، تحت رویکردِ متعادل کردن، نتیجه بیشتر موارد آزادی بیان که شامل سخنرانی کمونیستی در خلال جنگ سرد بود، بر خلاف آزادی بیان شود[[6]](#footnote-6).

منتقدان متعادل کردن هرگز نپذیرفتند / يا فریم مسئله را قبول نکردند، که چه حقوق مطلق يا بالانس باشند، اجتناب ناپذير است. آنها اصرار داشتند که بدون نوعی تعریف (طبقه بندی)، کل ایده حقوق بدون معنی است و تأکید کردند که ابهام متعادل سازی به هر عنصری در این روند می رسد: معیار چه باید باشد و چه کسی باید آن را انجام دهد.

مؤثرترین انتقاد از متعادل سازی، مربوط به فرض یک معیار مشترک در فرآیند توزین است. استعاره چیزی در مورد اینکه منافع مختلف چگونه قرار است توزین شوند نگفته است و این سکوت نشان دهنده عدم امکان اندازه گیری ارزش ها سنجش ناپذیر با معرفی یک معیار مشترک مکانیکی و کمّی است[[7]](#footnote-7). تنها راه تلاش برای معرفی یک معیار مشترک، تصویب نوعی از سودگرایی است، یعنی، یک نظریه ی اخلاقی که فرض می کند که تمام منافع در نهایت به یک معیار مشترک (پول یا خوشبختی و لذت) تقلیل می یابند، و اینکه، هنگامی که به این معیار مشترک تبدیل شد، آنها را می توان در برابر یکدیگر اندازه گیری کرد. اما این کار یک استراتژی با ریسک بالا خواهد بود. برای یک چیز، به نظر می رسد که نظریه ما در مورد قضاوت قانون اساسی در مورد پاسخ درست، به یک سوال بسیار دشوار و بحث برانگیز در فلسفه اخلاقی قرار می گیرد. علاوه بر این، اگر ما تصمیم به رفتن در این راه بگیریم، رویکرد متعادل را از بسیاری از انگیزه های نظری آن محروم می کنیم. به طور قابل بحث، متعادل سازی تنها در برابر زمینه های مختلف ارزش ها متضاد معنی می دهد. اگر تمام ارزش ها تقلیل پذیر به یک معیار مشترک باشند، مشکلی که منجر به نیاز به یک روش متعادل سازی شده بود، حل می شود.

در نهایت، سومین نقطه انتقاد، مشروعیت متعادل سازی قضایی را مورد بحث قرار می دهد. با فرض اینکه حفاظت از حقوق انسانی نتیجه منافع متعادل سازی است، جای تعجب لست که آیا قضات باید آن را بجای قانون گذار انجام دهند. هدف بررسی قضایی چیست؟ آیا هدف آن، تکرار یا نظارت بر متعادل سازی قانون گذار است؟ یا این که با یک قاعده کلی از احکام قضایی محدود شده است، همانطور که قاضی فرانکفورتر، خود به عنوان یک متعادل کننده شدید، استدلال می کرد؟

موارد سخنرانی آزاد، یک استثنا برای این اصل نیستند که ما قانونگذار نیستیم، سیاست گذاری مستقیم، استان ما نیست. بهترین راه برای راضی ساختن منافع رقابتی، کسب و کار هیئت مقننه است، و تعادل اعتصاب، یک قضاوت است که توسط ما جابجا نشود، بلکه باید مورد احترام قرار گیرد، مگر اینکه در خارج از محدوده قضاوت عادلانه باشد.

و حتی به طور واضح تر:

مسئولیت اولیه برای تنظیم منافع که در شرایطی که قبل از ما ضروری است رقابت می کنند متعلق به کنگره است.

اگر قصد داریم استعاره را خیلی جدی نگیریم[[8]](#footnote-8)، در مجموع باید با رد کردنِ اسطوره دقت ریاضیاتی شروع کنیم. هر چيزي که ممکن است باشد، کاملاً مشخص است که استدلال قضايي هيچ ارتباطي با رفتن به خوار و بار فروشی ندارد. تعداد بسیار کمی، در صورت وجود، ارزش ها واقعی و مهم برای هر شکل معنی داری از اندازه گیری، قابل جواب گویی هستند. و حتی اگر آنها بودند، با متعادل سازی آنها، نیاز به پیش بردن یک راه برای مقایسه "وزن" های خود را دارند که به سختی هیچ کس به جز سرسخت ترین سودگرا، فکر نمی کند که چیزی جز یک خیال واهی باشد. در این معنا، قاضی اسکیلیا صرفاً یک نقطه آسان را بحساب می آورد، هنگامی که می گوید ما نمی توانیم طول یک خط را با سنگینی یک سنگ مقایسه کنیم[[9]](#footnote-9).

مهم این است که از سوء تفاهم ممکن در این نقطه جلوگیری شود. اظهارات اسکیلیا ممکن است به این نکته اشاره کنده که ارزش ها به اندازه ای سنجش ناپذیر هستند که ما هرگز نمی توانیم میان آنها قضاوت معقولی صورت دهیم، به بیان دیگر، هرگز نمی توانیم زمینه های منطقی برای ترجیح دادن یکی بر دیگری داشته باشیم. این وضعیتی نیست که من از آن دفاع کنم. بلکه، من می خواهم با طرف جرمی والدرون باشم که استدلال می کند که اعتقاد به چنین سنجش ناپذیریِ "قوی" منجر به تضاد کامل در مورد اخلاق می شود، که بر خلاف قوی ترین شهود ما درباره ی اخلاق و نقطه نظر استدلال اخلاقی است. در عوض، والدرون به نفع یک سنجش ناپذیری "ضعیف" استدلال کرده است، که در حالی که عدم وجود معیار مشترک برای "متعادل سازی" را تایید می کند، با این وجود اجازه می دهد که ما ارزش ها را در رابطه با یکدیگر قرار دهیم[[10]](#footnote-10). او اشاره می کند که ما این را با درک مستقیم انجام می دهیم وقتی چیزهایی مثل این می گوییم: هر شخص معقولی می تواند ببیند که نجات کودک بی گناه از مرگ دردناک، به حفظ مجسمه ای که در بالای او در حال افتادن است، اولویت دارد. او همچنین اشاره می کند که ما این کار را با استدلال انجام دهیم، یعنی زمانی که ارزش ها را در ارتباط می گذاریم، زمانی که راه هایی برای ترتیب و قرار دادن آنها در یک سیستم پیشنهاد می دهیم. این دقیقا همان چیزی است که والدرون می گوید، آنچه راولز، Dworkin و یا حتی Nozick انجام می دهند، زمانی که بر اولویت واژگان آزادی های اساسی اصرار دارند، و در مورد حقوق به عنوان مخارج یا محدودیت های جانبی.

ایده ی قرار دادن ارزش ها در یک نظم و ترتیب و نسبت دادن اولویت ها بین آنها، همچنین راهی برای استدلال درباره دوره های معمولی تر از اقدامات است. من به سینما نمی روم وقتی که کلاس دارم و هیچ متعادل سازی وجود ندارد که در این حالت، اتفاق بیافتد. رفتن به سینما به سادگی رد می شود زیرا داشتن یک کلاس از اولویت بالاتری برخوردار است و یا به بیان دیگر، مخارج محدودیت رفتن به سینما. حالا می توان استدلالِ ارتباط دادن ارزش ها یا داشتن اولویت را نوعی از متعادل سازی توصیف کرد. درواقع، والدرون می گوید: "اغلب هنگامی که مردم در مورد وزن گذاری یا متعادل سازی یک ارزش، اصل یا ملاحظه در برابر دیگری صحبت می کنند، معنی آن لزوما اندازه گیری بنتامیت نیست، بلکه هر نوع استدلال یا استدلال در مورد ارزش های مورد بحث است". او ادامه می دهد که برای "اکثر مردم عادی" استدلال های اخلاقی دقیق مانند استدلال های Dworkin یا راولز مثل متعادل سازی به نظر می رسد. و از آنجا که استدلال ما قطعا شامل ملاحظات به نفع یا علیه یک استدلال است، نتیجه گیری او این است که "بیان منطقی اصول اخلاقی و اولویت های ما به طور ناگزیر شامل آنچه مردم عادی می توانند به عنوان توازن و متعادل سازی در نظر بگیرند است. سوال این است که آیا "وزن کردن" یا "متعادل سازی"، حتی به معنای وسیع تر، در مشخص کردن قضاوت حقوق بشر خوب است. در تئوری، با در نظر داشتن اینکه آنها فقط استعاره هستند، هیچ دلیلی برای حذف آنها به عنوان میانبرهایی برای توصیف روند قضایی نیست. اما، در عمل، اصطلاح "متعادل سازی" معادل اصل تناسب است، یعنی یک آزمون خاص که وانمود می کند که ارزش ها را متعادل می کند و از هر استدلال اخلاقی اجتناب می کند. در واقع اصل تناسب، هر گفتمان در مورد اولویت ها را دور می زند، و وانمود می کند که با در نظر گرفتن میزان همزیستی نسبی آنها، مناقشات ارزش ها را حل می کند. ارزش های حقوق بشر برای مثال، از هیچ اولویتی درباره ی منافع عمومی آنها، لذت نمی برند. آنها در ترازوی همتراز با آنها رقابت می کنند[[11]](#footnote-11). آنها ممکن است زمانی که منافع عمومی را می توان با معیار محدود کننده ی کمتری به دست آورد، غلبه پیدا کنند، اما ممکن است زمانی که معیار متناسب با هدف به نظر می رسد، کاهش یابند. به طور دقیق تر، اصل تناسب، شامل یک آزمون سه مرحله ای است که این موارد را ارزیابی می کند: الف) اینکه آیا یک معیار دخالت کننده در حق برای رسیدن به هدف خود مناسب است؛ ب) آیا برای آن هدف ضروری است؛ و ج) آیا در مقایسه با مزیت هایی که قصد دارد امنیت آن را تأمین کند، بیش از حد بر فرد تحمیل می کند[[12]](#footnote-12). از آنجایی که به ندرت اندازه گیری ها کاملا غیر منطقی است و همیشه می توان استدلال کرد که آنها برای انجام یک هدف قانونی مناسب و ضروری هستند، آزمون به ندرت بر دو مقوله اول تاثیر می گذارد، بنابراین اساسا به "معیار" شدت نسبی تداخل با اهمیت هدف مورد نظر کاهش می یابد. اصل تناسب فرض می کند که تناقضات ارزش ها می تواند به مسائل شدت، یا درجه تقیل یابد، و مهم تر از آن، بیشتر فرض می کند که شدت و درجه می توانند با یک معیار مشترک اندازه گیری شوند (چیزی شبیه یک نیروی طبیعی) و این فرآیند راه حلی برای تضاد ارزش ها نشان می دهد. به این ترتیب، وانمود می کند که هدف عینی، خنثی و بی ارتباط با هر گونه استدلال اخلاقی است.

حالا، در حالی که ممکن است ایده سنجش پذیری ارزش ها را در محدوده یک مباجثه اخلاقی پذیرفت، هیچ راهی برای پذیرفتن آن نیست که ارزش ها بدون استدلال اخلاقی واقعاً سنجش پذیر هستند، که آنها را مرتبط و اولویت ها را توجیه می کند. اگر مباحثه اخلاقی نباشد، هیچ راهی برای اثبات اینکه ارزش هاواقعاً سنجش پذیر هستند وجود ندارد، و بنابراین، معنا ندارد وانمود شود که اصل تناسب به ما اجازه می دهد آن را انجام دهیم.

به همین دلیل است که به نظر من می رسد که حتی سنجش پذیری قویِ ارزش ها بکنار ما نباید متعادل سازی را بپذیریم - حتی در معنای سست که والدرون پیشنهاد می دهد - به عنوان روش تلویحی از قضاوت در مورد حقوق بشر. تصورات از متعادل سازی که ناگزیر با آن حمل می شود، حاوی مفاهیم دقت ریاضی است و یا در هر صورت به برخی از اندازه گیری ها[[13]](#footnote-13)، بنتامیت و یا دیگر اشاره می کند و به این ترتیب هر استدلالی اخلاقی را نادیده می گیرد. نتیجه، همان طور که اصل تناسب اثبات می کند، تحت تأثیر قرار دادن ما با توهمی از نوعی از وزن کردن مکانیکی ارزش ها مشابه با وزن کردن سیب و پرتقال است.

اتخاذ یک آزمون متعادل سازی بر طبق اصل تناسب، مستلزم ریسک نادیده گرفتنِ پیچیدگی ارزیابی اخلاقی، و به ویژه پیچیدگی حقوق است. به طور خاص، آن تمایل به نادیده گرفتن دارد و یا حداقل به اندازه کافی قدردانی نمی کنند، این واقعیت است که جهان اخلاقی ما شامل ایده هایی است که تابع اندازه گیری نیستند، نتایجی که بودنِ این ایده ها، با توجه به استدلال ما داده نمی شوند. مهم ترین چیز این است که، همان طور که قصد دارد مورد بحث قرار دهم، در میان مفاهیم اخلاقی که این نوع از متعادل سازی احتمال دارد تحریف شود، حقوق اساسی فرد هستند.

اینها ادعاهای قوی هستند و تنها راه برای دفاع از آنها، برگرداندن توجه به موارد واقعی و دیدن اینکه چگونه متعادل سازی بر طبق اصل تناسب آشکار می کند، است. و هیچ نقطه آغاز بهتری برای این مقصود جز فقه دادگاه اروپایی حقوق بشر وجود ندارد که، مسلما در تعامل با این نوع متعادل سازی است.

1. این استعاره دست کم به یونانیان باستان برمی گردد که معمولاً الهه قانون الهی و نظم، تمیس، را به صورت یک زن با چشم بند می کشیدند که یک جفت متعادلو را نگه داشته است. ارتباط متعادلو با عدالت، یک پیام ایدئولوژیک واضح دارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. Dennis v. United States 341 U.S. 494, 524-25 (1951) [↑](#footnote-ref-2)
3. Barenblatt v. United States 360 U.S. 109 (1959) [↑](#footnote-ref-3)
4. لوران فرانتز، آیا اصلاحات اولیه قانون است؟ -یک پاسخ به پروفسور مندلسون (1963). همچنین، لوران فرانتز، اصلاحات اولیه در بالانس را ببینید (1962). والاس مندلسون، درباره معنی اصلاحات اولیه: مطلق ها در بالانس(1962). لویس هنکین، لغزش ناپذیری تحت قانون : بالانس کردن قانون اساسی (1978). [↑](#footnote-ref-4)
5. لوران فرانتز، اصلاحات اولیه در بالانس (1962). [↑](#footnote-ref-5)
6. من فکر می کنم این امر بیش از یک امر صرفاً تصادفی است که در آن اکثریت قریب به اتفاق موارد عمده سخنرانی آزاد، که در آن رویکرد متعادل کننده برای هدف خاص اعمال شده است، توجیه منافع به سمتی است که با آزادی بیان مخالف است. ملویل ب. نیمر. حق سخن گفتن از زمانی به زمان دیگر: تئوری اصلاحات اولیه اعمال شده برای تقلب و بکار بردنِ غیر صحیح برای حریم خصوصی. (1968). البته، این به این معنی نیست که بالانس همیشه تمایل به محدود کردن حقوق دارد. کاتلین سولیوان را ببینید، قضاوت پسا-لیبرال: نقش دسته بندی و متعادل کردن (1992). و روبرت نگال، لیبرال ها و متعادل کردن (1992). [↑](#footnote-ref-6)
7. مفهوم "متعادل سازی" خود، یک استعاره و انتزاع است. استعاره مبهم است. استعاره هر دوی یک فرآیند اندازه گیری منافع رقیب برای تعیین اینکه کدام "وزن کننده" است و نتیجه واقعی خاص مشخص شده به عنوان یک "بالانس" منافع رقیب را توصیف می کند. علاوه بر این، مفهوم انتزاعی متعادل سازی، به ما چیزی درباره اینکه کدام منافع، حقوق، یا اصول وزن شده اند یا چگونه وزن ها نسبت داده شده اند، نمی گوید. پل. دابلیو. کن. دادگاه، جامعه و متعادل سازی قضاوت: فقه قاضی پاول (1987). [↑](#footnote-ref-7)
8. فرانک ان کافین به ما اصرار می کند هشدار پروفسور شاپیرو را به یاد آوریم: وکلا به طور کلی، و قضات به ویژه، استعاره ها را ابداع و اتخاذ کردند، و سپس فراموش کردند که آنها فقط استعاره هستند. فرانک ان کافین، متعادل سازی فضایی: ترازوی شکل پذیر قضاوت (1988) [↑](#footnote-ref-8)
9. بندیکس اوتولایت کورپ. (1988) (اسکیلیا جی. موافق). فردریک شاور را ببینید. توافق و عواقب قانونی آن. (1994): هیچ کس ادعا نمی کند که طول و وزن می توانند به یک معیار تقلیل یابند، بیشتر مردم ادعا می کنند که رنگ و بو می توانند در امتداد یک معیار واحد اندازه گیری شوند. [↑](#footnote-ref-9)
10. در مورد سنجش ناپذیری ضعیف- و برای همین است که من آن را "ضعیف" می نامم – ارزش ها (ارزش ها) می توانند با یکدیگر ارتباط داشته باشند. جرمی والدرون، سنجش ناپذیریِ کاذب: پاسخی برای پروفسور شاور (1994). [↑](#footnote-ref-10)
11. {...}مفهوم تناسب که در زمینه های قاره اروپا حاکم است، در یک فرض ریشه دارد که حقوق و منافع دیگر به طور رسمی غیر قابل تمایز هستند. جولیان ریورز. تناسب و شدت متغیر بررسی (2006). [↑](#footnote-ref-11)
12. اصل نتاسب شامل سه زیر-اصول است: اصل متناسب بودن، لزوم، و اصل تناسب در معنای باریک. رابرت الکسیس، حقوق قانون اساسی، متعادل سازی، و منطق (2003) [↑](#footnote-ref-12)
13. همان والدرون می گوید {...} "تعادل" هم دارای دلالت ضمنی بر کمیت و دقت است، همانطور که از آن برای توصیف مصالحه مجموعه حساب ها یا وزن نسبی دو مقدار فلز استفاده می شود. جرمی والدرون را ببینید، امنیت و آزادی: تصویر تعادل. (2003). [↑](#footnote-ref-13)